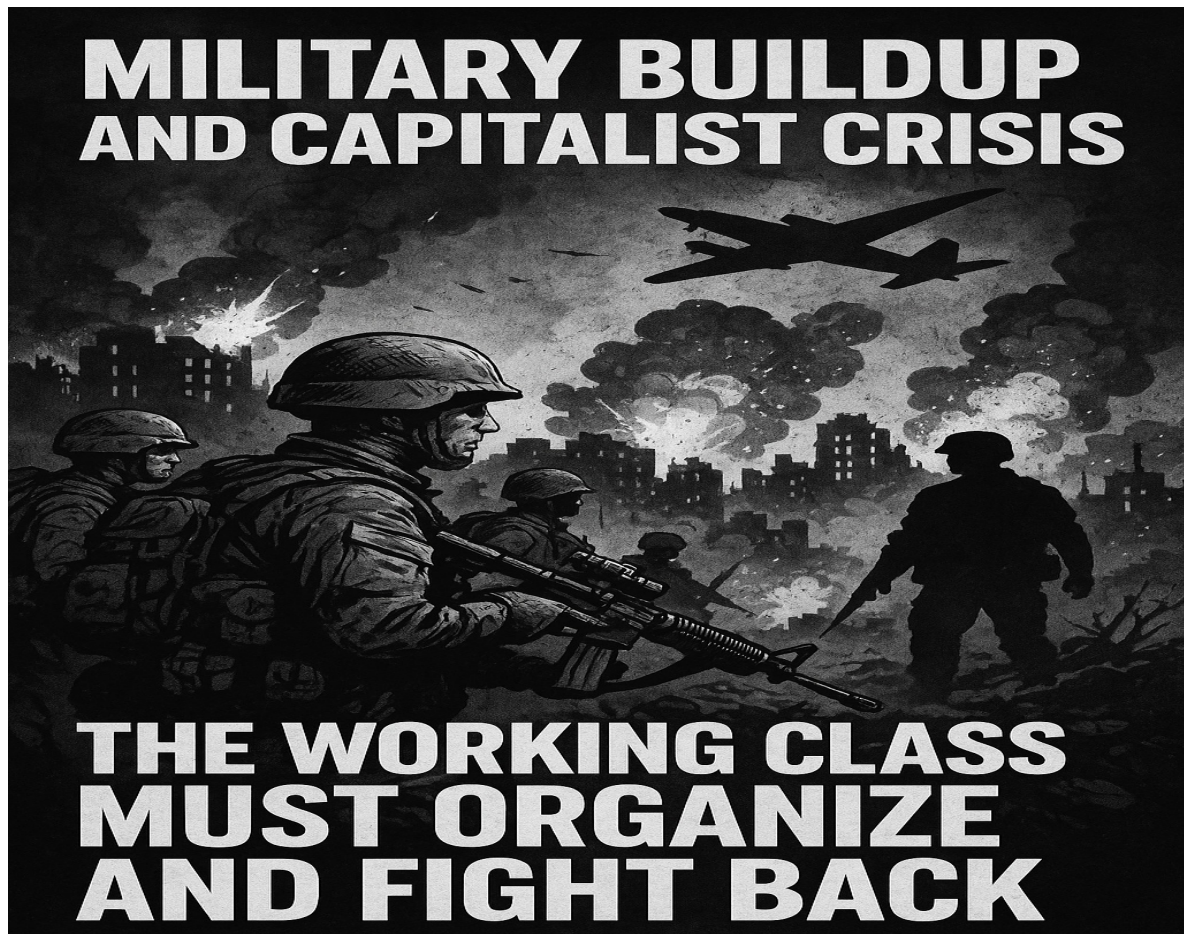


سرمایه در بحران، جهان در محاصره نظامی‌گری



در جهانی که رسانه‌های رسمی آن بدل به ابزار گزارش دهی کشتار و ویرانی انبوه و عرصه تبلیغات ناسیونالیستی گروه‌های نیابتی قدرتهای درگیر گشته‌اند، جنگ دیگر حاشیه سیاست نیست، بلکه در متن زندگی روزمره میلیاردها انسان تنیده شده است. اکنون لبنان، غزه، سوریه، اوکراین و سودان بدل به صحنه انفجارهای مرگبار روزانه گشته‌اند. این درحالی است ونزوئلا، خلیج فارس و ایران، تایوان و برخی کشورهای اروپای شرقی، در انتظار بدل شدن به کانونهای بعدی جنگهای نیابتی هستند. در غزه، کودکان زیر آوار مانده‌اند؛ در خارکیف، خانه‌ها به پناهگاه موشک بدل شده‌اند؛ در تایوان، آسمان از مانورهای جنگی چین تیره است؛ و در خلیج فارس و کارائیب، ناوهای جنگی آمریکا در حال صف‌آرایی‌اند. همزمان سود سهام شرکت‌های اسلحه‌سازی در بورس نیویورک و لندن رکورد می‌زند: سرمایه جهانی، بار دیگر با خون انسان بازتولید می‌شود و شرکتهای تسلیحاتی در واشتنگتن، برلین و پکن قراردادهای میلیارد دلاری امضاء میکنند.

بحران تاریخی در بازتولید کلی سرمایه، آنرا به سرمایه جنگ آفرین بدل کرده و بجای صدور سرمایه در حال صدور سلاح و سازماندهی جنگ است. خط تولید صنایع جنگی پیشرفته جانشین خطوط تولیدی برخی از صنایع میگردند و رقابت

نظامی قطب های قدرت برای تسخیر بازارهای جدید از مجرای جنگهای نیابتی افزایش می‌یابد. این دور باطل کشتار و ویرانگری، سایه شوم فلاکت و آوارگی را بر سرزمین ها و مناطق جدید گسترش میدهد.

سودآوری سرمایه در گرو تولید ابزار جنگ و کشتار

طبق گزارش انستیتوی بین‌المللی پژوهش‌های صلح استکهلم هزینه نظامی جهان در سال ۲۰۲۴ به ۲.۷۱۸ تریلیون دلار رسید، این بزرگترین جهش از پایان جنگ سرد تاکنون است. (SIPRI, 2025).

پنج قدرت اول جهان سرمایه داری (آمریکا، چین، روسیه، آلمان، هند) حدود ۶۰٪ از کل هزینه را در دست دارند. در همین حال، اروپا ۱۱٪ و خاورمیانه ۱۵٪ افزایش بودجه دفاعی را ثبت کرده‌اند. در این میان اسرائیل به‌تنهایی ۶۵٪ به هزینه‌های نظامی خود افزود و چین «سیستم سه‌گانه هسته‌ای» خود را برای نخستین‌بار به نمایش گذاشت. (The Guardian, Sep 2025)

این ارقام فقط آمار نیستند؛ شاخص تحول درونی سرمایه‌اند. این روند نشانگر منطق درونی نظام بردگی مزدی است. در حالی که نرخ سود در بخش تولید کاهش یافته و بازارهای جدید نیز یافت نمی‌شوند، سرمایه به‌سوی بخش‌های نظامی، امنیتی و فن‌آوری جنگی رانده می‌شود. در این معنا کارکرد ارتش و صنایع دفاعی دیگر صرفاً «حفاظت» نیست، بلکه بازتولید سرمایه از طریق ویرانی است. همین حقیقت است که بحران تاریخی در بازتولید کلی سرمایه را به جنگهای نیابتی پیوند می‌زند. به زبان دیگر جنگی های نیابتی بدل به یکی از ابزارها و اشکال دخالتگری سیاسی (دولتی) برای انتقال بحران سرمایه از مرکز به پیرامون گشته‌اند.

مانورهای نظامی، صحنه‌های آماده انفجار

خاورمیانه و ایران به رغم آتش بس میان حماس و اسرائیل، کماکان صحنه جنگ نیابتی در اشکالی دیگر خواهد بود. در این میان اسرائیل و آمریکا به فشارهای سیاسی، اقتصادی و نظامی علیه ایران ادامه خواهند داد. حملات تل‌آویو با هدف حذف خامنه‌ای و اطرافیان او و انهدام مراکز نظامی ایران همچنان محتمل است. این خطر تا زمان دستیابی آمریکا و اسرائیل به اهداف مرحله‌ای خود و تحمیل تغییر به رژیم اسلامی از درون و یا تحقق رژیم پنج از بالا ادامه خواهد یافت. سران کشورهای خاورمیانه بر این حقیقت واقف هستند که بحران منطقه پیش از آنکه تابع کشاکش قدرتهای منطقه بر سر تثبیت هژمونی باشد، تابع نیازهای مراکز سرمایه بوده و اسرائیل نیز بعنوان بازوی نظامی آمریکا عمل میکند. از همین رو آنان در یافته‌اند که کنار زدن رژیم اسلامی و محور مقاومت آن، تنها گام اول در تغییر توازن قوای منطقه ای است. قرارداد جدید دفاعی میان عربستان و پاکستان را باید از این دریچه فهمید. قراردادی که بنا به مفاد آن حمله به هر یک از این دوکشور، آن دیگری را ملزم به اقدام دفاعی میکند. این پیمان در عین حال به معنای ادغام رسمی قدرت نظامی پاکستان و اقتصاد عربستان است. امری که باید آنرا نشانه بی اعتمادی عربستان به چتر دفاعی ناتو و همچون بروز اولین نشانه بلوک بندی جدید در خاور میانه در جهان متلاطم بسوی دنیای چند قطبی تلقی کرد.

اروپای شرقی همچنان دستخوش جنگ اوکراین است و کشورهایی مانند مولداوی و گرجستان و سپس برخی کشورهای عضو ناتو (استونی، لتونی و لیتوانی) میتوانند در صورت تشدید تنش میان روسیه و ناتو، به کانونهای بحران بدل شوند.

نظام‌گیری غرب و افزایش کمک‌های نظامی به اوکراین، امکان دست زدن روسیه به قدرت نمایی نظامی و هسته‌ای و در نتیجه احتمال تشدید تنش میان قدرتهای جهانی را بالا میبرد.

شرق آسیا آبهستن تنش نظامی میان چین و آمریکا است. تشدید جنگ تجاری آمریکا و چین در کنار مانورهای بی وقفه ارتش چین در تنگه تایوان از یکسو و افزایش حضور نظامی آمریکا و متحدانش در منطقه، خطر برخورد میان دو قدرت جهانی را در این منطقه نیز افزایش میدهد. ابعاد ژئوپلیتیکی جدال میان آمریکا و چین، بسیار فراتر از تنگه تایوان بوده و اکنون میرود تا آمریکای لاتین را نیز بدل به کانون بحران و جنگ نیابتی سازد.

آمریکای لاتین اکنون صحنه اقدامات نظامی آمریکا در اعمال فشار به رژیم چپ‌گرای ونزوئلا با هدف رژیم چنج از بالا است. اقدامات نظامی آمریکا تحت پوشش مبارزه با قاچاق مواد مخدر چیزی جز تدارک سیاسی نظامی برای حذف رژیم ونزوئلا نیست. آمریکا در پی تبدیل مجدد آمریکای لاتین به حیات خلوت خود و همچنین مقابله با نفوذ چین در منطقه است.

بدین ترتیب روشن است که مانورهای نظامی توسط این یا آن کشور با شعله‌ور شدن آتش جنگ به‌صورت موازی در جهان در حال گسترش است. روندی که جهان را بدل به بشکه‌ای پر از باروت کرده و خطر انفجار و نابودی حیات در کره خاکی را افزایش میدهد.

جنگ تجاری و حمله به طبقه کارگر

در مراکز سرمایه‌داری جهانی، بحران بازتولید سرمایه به شکل دیگری تجلی مییابد: حمله به سطح معیشت طبقه کارگر، از میان بردن امنیت شغلی، ایجاد تفرقه در جنبش کارگری و تشدید راسیسم و سرانجام امنیتی کردن جامعه از مشخصات سیاست دول اروپایی و آمریکا است. این روند در سایه ایدئولوژی نظام‌گیری و ایجاد فضای جنگی پیش میرود.

جنگ تجاری میان قدرتهای جهانی یکی دیگر از نشانه‌های بحران در بازتولید کلی سرمایه است. دولت آمریکا با سیاست‌های تعرفه‌ای جدید و بازگرداندن سرمایه به خاک ملی، در واقع حمله‌ای را علیه طبقه کارگر غربی نیز آغاز کرده است. در چنین شرایطی افزایش تورم، تعطیلی واحدهای تولیدی در اروپا، و اخراج‌های گسترده در صنایع مختلف، نشان می‌دهد که سیاست‌های نئولیبرال در حال گذر به سیاست‌های اقتصادی شبه فاشیستی مانند ترکیب نژادگرایی، ملیتاریسم و سرکوب اجتماعی برای سرشکن کردن بحران بر دوش توده‌ها می‌باشد.

راست افراطی، دولت پلیسی و ایدئولوژی جنگ

در پشت این صحنه‌های هولناک جنگ‌ها و ملیتاریزاسیون، نیروهای راست افراطی و ملیتاریست و رسانه‌های آنان قرار دارند. همان‌ها که در حال بازتولید ایدئولوژی جدید برای عادی سازی جهنم سرمایه‌داری در بحران هستند: ایدئولوژی که ترکیبی از نژادپرستی، امنیت‌گرایی، و پرستش ارتش و تدارک آمادگی سیاسی جامعه برای جنگ‌های نیابتی است.

در اروپا، احزاب سوسیال دموکرات، لیبرال و راست افراطی (از ایتالیا تا فرانسه و آلمان) با شعار «بازگرداندن اقتدار ملی» بطور مستقیم خواستار افزایش بودجه نظامی و کنترل مرزها شده‌اند. در آمریکا، ترامپ و جریان‌های مشابه، ارتش و پلیس را به ابزار سیاسی تبدیل کرده‌اند. در شرق، چین و روسیه نیز به اقدامات غرب با نوعی ناسیونالیسم توسعه‌طلب

پاسخ می‌دهند. در خاور میانه مسابقه تسلیحاتی اوج گرفته و سیاستهای جنگی و امنیتی دست رژیم های ارتجاعی و مستبدین مذهبی را برای سرکوب جنبشهای اعتراضی باز گذاشته است. در این میان، قربانیان اصلی جنگ و میلیتاریسم همان است که همیشه بوده: طبقه کارگر جهانی، مردان، زنان و جوانانی که هزینه این جنگ‌ها را با فقر، مهاجرت و مرگ می‌پردازند.

بسوی سازمانیابی سیاسی جنبش کارگری و آلترناتیو انترناسیونالیستی

جنگ‌ها ادامه بحران سرمایه‌اند، نه راحل آن. دول مختلف و احزاب سیاسی راست و چپ سرمایه نیز برخلاف تبلیغات آنها، هیچکدام پرچمدار راه برون رفت از این دایره باطل جنگ ویرانی و بازسازی نبوده، بلکه خود از اجزاء و ابزار بازتولید ایدئولوژیک نظم موجود می‌باشند.

سیاستمداران و صاحبان قدرت، آنها که این جنگ‌ها را سازمان می‌دهند، بعد از هر مرحله از ویرانی و کشتار، بار دیگر در هیات قهرمانان صلح و بازسازی در کنار میز مذاکره و معامله، درمقابل دوربین ها قرار می‌گیرند. رسانه های سرمایه و تحلیل‌گران مزدبگیر نیز در حال ستایش جنایتکاران و رنگ آمیزی این جهنم خودویرانگر هستند.

بحران کنونی سرمایه تنها در میدان‌های جنگ متجلی نمی‌شود؛ درون ساختارهای سیاسی، فرهنگی و علمی نیز همان فروپاشی نظم بازتولید را شاهدیم. ایالات متحده با شکافی فزاینده میان نهادهای ریاست‌جمهوری، کنگره و ایالات فدرال روبه‌روست، و کشاکش میان قدرت مرکزی و نیروهای محلی به بحرانی ساختاری در حکمرانی بدل شده است. در اروپا، ناتوانی اتحادیه اروپا در تصمیم‌گیری مستقل از بلوک‌های قدرت و تضاد میان دولت‌های ملی و نهادهای فراملی، خود نشانه‌ای از اضمحلال اقتدار بورژوازی در شکل فدرالی آن است. در سطحی گسترده‌تر، مشروعیت دموکراسی بورژوازی در برابر گسترش فقر، سانسور و اقتدارگرایی تکنولوژیک فرو می‌پاشد؛ دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی زیر سلطه سرمایه دیجیتال به ابزار توجیه نظم موجود بدل شده‌اند و بحران علمی، همانند بحران فرهنگی، از جدایی علم از جامعه و از خودبیگانگی آگاهی ریشه می‌گیرد. بدین‌ترتیب، بحران تاریخی در بازتولید کلی سرمایه نه تنها در اقتصاد بلکه در سیاست، فرهنگ و علم نیز به‌صورت بحران عام تمدن بورژوازی سر برآورده است.

قربانیان اصلی این توحش، میلیون‌ها انسان کارگر بدل به ارقام و تیتراهای بی جان، آذین بخش رسانه‌هایی شده‌اند که خود، بازوی ایدئولوژیک ماشین جنگ و میلیتاریسم هستند.

قدرتهای این نظم جهانی، برای رهایی موقت از بحران، بی‌وقفه بر آتش جنگ‌های نیابتی می‌دمند و بحران تاریخی در بازتولید کلی سرمایه، جهان را به‌سوی تقسیم‌بندی تازه‌ای از قدرت در سطح جهانی، منطقه‌ای و ملی سوق داده است؛ و در این مسیر، سرمایه برای دوام حیات ننگین خویش، حیات انسان را می‌بلعد.

اما در برابر این چرخه ویرانی، تنها یک راه وجود دارد: قربانیان این جنگ‌های ارتجاعی باید، آنرا به جنگ طبقاتی بدل کنند. روند تشدید صف آرای قدرتها نشان خواهد داد که کلیه احزاب راست و چپ سرمایه در کنار قطب‌های درگیر درجنگ ایستاده‌اند. احزاب چپ سرمایه و گروههای دلال در بازار سیاست، با ارائه تحلیل‌های بوروکراتیک متکی بر مارکسیسم‌های بورژوازی و اکادمیک، بحران سرمایه‌داری را همچون یک معادله اقتصادی یا یک روند خودبخودی فروپاشی تفسیر کرده و جنبش کارگری و گروههای مبارز را به اکتویسم سازمانی و تشکیلاتی گری بی معنی فرا

میخوانند تا با شکل دادن به فرقه های در انتظار بحران آخرالزمانی به امور دکانداری سیاسی مشغول شوند. موضع جنبش انترناسیونالیستی کارگران اما نه بر برپایی فرقه های ایدئولوژیک و دکانداری سیاسی، بلکه بر پراتیک انقلابی و نقش آگاهانه طبقه کارگر و سازمانیابی سیاسی جنبش کارگری استوار است. آنان در انتظار لحظه ای نشسته اند که نمودارهای ریاضی نرخ سود سقوط کند تا تاریخ «خود» کار خویش را انجام دهد؛ اما ما می دانیم که بدون مداخله سازمان یافته و طبقاتی و بدون سازمانیابی سیاسی جنبش کارگری، هیچ بحرانی به رهایی نمی انجامد. بحران تاریخی در بازتولید کلی سرمایه تنها زمانی می تواند به گسست تاریخی از نظم بورژوازی بدل شود که سوژه و عامل انقلابی، یعنی طبقه کارگر جهانی، در قالب تشکلهای سیاسی و ضدبوروکراتیک خود به میدان آید. این همان نقطه گسست انترناسیونالیستها از اروسنتریست ها و مارکسیسم های آکادمیک و نجات باور است: انترناسیونالیست ها بحران را نه پایان تاریخ، بلکه آغاز دوباره امکان رهایی می دانند. اینچنین است که سازمانیابی سیاسی جنبش کارگری و ایجاد پیوند میان مبارزه ضد سرمایه داری و جنبش ضد جنگ، تنها آلترناتیو پایان دادن به چرخه جهنمی جنگ، ویرانی و بازسازی است.

بسوی تشکیل کانونهای ضد جنگ و ضد سرمایه داری

علیه دولت های خودی درگیر در دوسوی جنگ ارتجاعی

زنده باد جنبش بین المللی طبقه کارگر

۲۶ اکتبر ۲۰۲۵ - ۴ آبان ۱۴۰۴

تشکیلات کارگران انترناسیونالیست